

ز ریش سحابها بر آبها حبابها \* چو جوی نقره آبها روان در آبشارها  
 فراز سرو بوستان نشسته اند قریبان \* چو مقریان تغز خوان بزمردین منارها  
 فکنده اند غلغله دوسد هزار یکدله \* بشاخ گل پی گله ز رنج انتظارها  
 درختهای بارور چو اشتراف بار بر \* همی ز پشت یکدگر کشیده صف قطارها  
 مهار کش شمالشان سحابها رحالشان \* اصولشان عقالشان فروعشان مهارها  
 درین بهار دلنشین که گشته خاک عنبرین \* ز من ربوده عقل و دین نگاری از نگارها  
 رفیق جو شفیق خو عقیق لب شفیق رو \* رفیق دل دقیق موچه مو ز مشک تارها  
 بطره کرده تعبیه هزار طبله غالیه \* بژبه بسته عاریه برنده فوالفقارها  
 همی دو هفت سال او سواد دیده خال او \* شکفته از جمال او بهشتهای بهارها  
 دو کوزه شهد بر لبش دو چهره ماه نخبش \* نهفته زلف چون شیش بتارها تارها  
 سهیل حسن چهر او دو چشم من سپهر او \* مدام مست مهر او نبیذها عقبارها  
 چه گویمت که دوش چون بناز و غمزه شد برون \* بحجره آمد اندرون بطرزی گارها  
 یکف بطی ز سرخ می که گراز و چکدبه نی \* همی ز بند بند وی برون جهد شر اوها  
 دو تنده در دماغ و سر جهنده در دل و جگر \* چنانکه بر جهد شرر بنخشک ریشه خارها  
 مرا بعشوه گفت هی تراست هیچ میل می \* بگفتمش بیسادی به بخش هی بیارها  
 خوش است کامشبای منم خوریم می بیادجم \* که گشته دولت عجم قوی چو کوهسارها  
 ز سعی صدر نامور مهین امیر دادگر \* کز و گشوده باب و درز حصن و از حصارها  
 بجای ظالمی شقی نشسته عادل تقی \* که مؤمنان متقی کنند افتخارها  
 امیر شه امین شه یسار شه عین شه \* که سرز آفرین شه بعرش سوده بارها  
 یگانه صدر محترم مهین امیر محترم \* ا تا بک شه عجم امین شهر بارها  
 امیر مملکت کشا امین ملک بادشا \* معین دین مصطفی ضمین رزق خوارها  
 قوام احتشامها عماد احترا مهسا \* مدار انتظامها عیار اعتبارها

مکمل قصور ها مشدد نفور ها \* مهبد امور ها منظم دیار ها  
 کننده شررها را کن اسیرها \* خزانه فقیرها نظام بخش کارها  
 بهر بلد بهر مکان بهر زمین بهر زمان \* کنند مدح او بجان بطرز حقاگذارها  
 خطیبها ادیبها اربیبا لیبیبا \* قریبها غریبها صفارها کبارها  
 بهمد اونشاطها کنند وانشاطها \* بهمد در قاطبها ز شوق شیر خوارها  
 سحاب کف محیط دل کریم خوبسیط ظل \* غمخس در آب و گل فجارها وقارها  
 یلک شه ز آگهی بسی فزوده فرهی \* که گشت مملکت نهی ز فنگها زعارها  
 معین شه امین شه یار شه یمین شه \* که فکر دور بین شه گزینش از کبارها  
 فنای جان نا کسان شرار خرمن خسان \* حیات روح مفلسان نشاط دلفکارها  
 بگاه خشمش آن چنان طید زمین و آسمان \* که هوش مردم جبان ز هول گبرو دارها  
 ز هی ملک رهین تو جهان در آستین تو \* رسیده از یمین تو بهر تنی یسارها  
 به هفت خط و چار حدبه هر دیار و هر بلد \* فزون ز حصر و حد و عدت راست جان نثارها  
 کبیرها دبیرها خبیرها بصیرها \* وزیرها امیرها مشیرها مشارها  
 دو سال هست که ترک که فکرت تو چون محک \* ز نقد جان یک بیک بسنگ زد عیارها  
 هم از کمال بخردی بفر و فضل ایزدی \* ز دست جمله بستدی عنان اختیارها  
 چنان از اقتدار تو گرفت مایه کار تو \* که گشت روز کار تو امیر روز کارها  
 چه مایه خصم ملک و دین که کرد ساز رزم و کین \* که ساختی بهر زمین ز لاششان مزارها  
 خلیل را نواختی بخیل را گداختی \* برای هر دو ساختی چه نختها چه دارها  
 در سم شکسته ره نفاق بسته \* بآب عدل شسته ز چهر دین غبارها  
 بی پای تخت بادشه فزودی آتقدیر سپه \* که صف کشد دو ماهه ره پیاده ها سوارها  
 کشیده گرد ملک و دین ز سعی فکرت رزین \* ز تو بهای آهنین بس آهنین حصارها  
 حصار کو بیومفشکن که خیزدش تفازدهن \* چو از گلوی اهر من شرر فشان بخارها

سیاه مور در شکم کنند سرخ چهره هم \* چه چهره قاصد عدم چه مور خیل مارها  
 شوند مورها درو تمام مار سرخ رو \* که بر جهنمش از گلو چو مارها زغارها  
 ندیدم اثر در این چنین دل آتشین تن آهنین \* که افکنند در اهل کین ز مارها دمارها  
 نه داد ماند و نه دین زدبو بر شود زمین \* قد خار ظلم و کین بمغز فوالخمارها  
 بنظم ملک و دین نگر ز بسکه ساخت زیب و فر \* که نگلد یک از دگر چه بودها ز تارها  
 الا گنشت آن زمن که بگسند در چمن \* میان لاله و سمن حمارها فسارها  
 مرا بیور آنچنان که ماندا ز تو جاودان \* ز شعر بنده در جهان خجسته یادگارها  
 بجای آب شعر من اگر برند در چمن \* ز فکر آب و رنج تن دهند آبیارها  
 هماره تا بهر خزان شود ز باد مهرگان \* تهی ز رنگ و بوج جهان چو پشت سوسارها  
 خجسته باد حال تو هزار قرن سال تو \* بهر دل از خیال تو شکفته نوبهارها



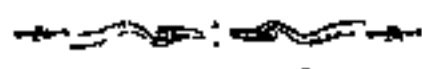
## در ستایش ملکزاده بی نظیر شهزاد کارد شیر فرماید

شاه ختن چو دوش نهان شد بمکنا \* و ز فرق سر فگند زر انود کر زنا  
 بالشکری عظیم تر از جیش روم و روس \* شاه حبش دو اسپه در آه دزمکنا  
 پوشیده از لالی منشور جوشی \* بر جامه سیاه تر از خز ادکنا  
 زراد چرخ بهر تن او ز اختران \* از حلقهای سیم بهم بافت جوشنا  
 انجم چو یک طبق جوسمین و آسمان \* افسون برو دمیده چو جادوی جو زان  
 مه موسی کلیم و خط کهکشان عسا \* انجم که شعیب و فلک دشت مدینا

چندین هزار گوی در خشنده از نجوم \* گردان بگرد گیتی بی زخم محبنا  
 من هر دو چشم دوخته در چشم اختران \* تا صبح و بر ز اخترم از دیده دامنا  
 نگاه پیش از آنکه گذارم دو گانه \* بهر یگانه ایزد دادار ذوالمنان  
 ماهم ز در در آمد ناشسته روی و موی \* چهرش ز می شکفته چو یکباغ سوسنا  
 چون صبح صادقی ز پی صبح کاذبی \* پیدا ز گیسوانش بنا گوش و گردنا  
 در قوج دلبران بصباحت مسلما \* در خیل نیکوان بملاحت معینا  
 در بایلی چه ذقش زلف عنبرین \* هاروت و ار گشته بموی سر آونا  
 بانی منیره گفنی آشفته کرده موی \* از بخت واژگون بلب چاه بیژنا  
 گیسو کند رسم و ابرو حسام سام \* مژگان خدنگ آرش و قدر مع قارنا  
 زلفه خمیده پشتش کفه فلاخن است \* و آن گیسوان بافته بند فلاخنا  
 چشم مرا بچهره خود دوخت زانکه داشت \* از تار زلف رشته و از مژه سوزنا  
 گفتم فراموش شده مانا که از سحاب \* و بجان و گل دمیده بهر بوم و برزنا  
 وز پشت ابر تیره عیان قرص آفتاب \* همچون نگین جم ز کف آهریمنا  
 بر کوه لاله چون شب مهتاب بشکند \* گوئی بتیغ کوه چراغیست روشنا  
 گر سرخ بیدار نبود رنج سرخ باد \* گل گل چراست در چرخش لاله گون تننا  
 مانا شنیده که بی قتل تهمتن \* غلطانده سنگی از زیر کوه بهمننا  
 نک سیل بهمنست که سنگ افکند ز کوه \* و آن لاله دمیده بدامن تهمتننا  
 در هاون عقیق شقایق نسیم صبح \* از بسکه سوده غالیه و مشک و لادنا  
 اینک سواد سوده آن مشک غالیه است \* این داغها که هست بران سرخ هاونا  
 بر صحن باغ سرو چمن سایه افکند \* هر صبح کافقاب بتابد بگلشننا  
 ز آن سان که سرو قامت میر زمانه هست \* از فر بخت شه بجهان سایه افکنا  
 شیر کنام ملک ملکزاده ارد شیر \* کر جود دست اوست خجل ابر بهمننا

فرماندهی که هست بفرخنده نام او \* منشور ملک و نامه ملت معنونا  
از بیم تازیانه قهرش از این سپس \* تا حشر توستی نکند چرخ نوسنا  
ای آنکه با سحاب گفت ایر تو بهار \* دودبست خشک مغز که خیزد ز گلخنا  
در هر کجا که خنجر تو خون فشان شود \* روید ز خاک معرکه تا حشر روینا  
حزم تو پیش از آنکه رود دانه زیر خاک \* در دانه خوشه دیده و در خوشه خرمن  
مانا که عهد بسته و سوگند خورده است \* شمشیر جان ستان تو با جان دشمن  
کالدم که می بر آید شمشیرت از نیام \* آید برون روان بداندیش از تن  
گر جان دهد ز جود تو سائل شکفت نیست \* میرد چراغ چونکه فزائیش روغنا  
در گوش تو ز فرط شجاعت بروز رزم \* خوشتر صهیل ارغون ز آواز ارغنا  
در هر فن از فنون هنر بسکه ماهری \* خوانندت اوستادان استاد یکفنا  
آن به که بدسگال تو زیر زمین رود \* کش بر تمام روی زمین نیست ماننا  
نبود عجب که بر دو جهان سایه افکند \* چتر ترا ز بسکه فراخت داننا  
در چینه دان همت سیمرخ جود تو \* انجم دو دانه کنجد و یکمشت ارژنا  
کوه از نهیب گرز تو خواهد بروز رزم \* بیرون رود چو رشته ز سوراخ سوزنا  
سرهنگ بی سپله بود خازنت از آنک \* از ترکتا ز جود تو خالیست مخزنا  
اسلام شد قوی ز تو چون آنکه سوی حج \* هر ساله با برهنه شتابد برهننا  
رقم کم بنحسب تو نفرین سپهر گفت \* زین مرده در گذر که نیرزد بشیوتنا  
از حرص جود طبع تو خواهد که سیموزر \* جاوید سکه کرده بر آید ز معدنا  
از چهره زرد و بخت سیاه و سرشک سرخ \* خصم تو گشته است سراپا ملونا  
ای قهر مان ملک تو دانی که بیش من \* دانشوران چیره ز باند الکننا  
جز چرب گفتهها که بود دست بخت من \* شعری قبول می نکند طبع روشنا  
ز آنسان که چشم گرسنه برخوان مهتران \* اول رود بجانب مرغ مسننا

و در شعر دیگران بگزیند بشعر من \* کز طبع جاهلی که پلید است و کودنا  
 نزل سپهر را چه زبان گر پیاز و سیر \* خواهد بهود در عوض سلوی و منا  
 تنها جز آفرین نشنیدم ز هیچکس \* هی هی تفویض کردش این چرخ ریختنا  
 من را چرا نشد صله عاید بهیچ نحو \* در نحو عاید صله خواهد اگر منا  
 یا من نه آن منم که صله هست عایدش \* و در آن منم چه شد صله و عاید و منا  
 ارجو کزین سپس دهم فیض عام تو \* دینار بار بار و زر و سیم من منا  
 فی فی هزار شکر که از کودکی هگرز \* آرزو شره نبوده سرا رسم دیدنا  
 گنجی مرا ز علم و هنر داده کردگار \* کاین بود ز کاستن و کید رهزنا  
 گنجم درون خاطر و من در عشق دهر \* سرگشته بی سبب چو خداوند زهمنا  
 لیکه آو خا که چهره اهرن فکریم \* از غم شده است تیره تر از روی اهرنا  
 طبعم عقیم گشت و به پنجه رسید سال \* پنجاه ساله زن شود آری سترونا  
 تا شیر شرزه روی بتابد ز آتشا \* تا هار کرزه سخت به پیچد به چندنا  
 خصم ترا ز آتش و آب سنان تو \* در آب و چشم آتش دل باد مسکنا



## در مدح جناب میرزا حاجی آقاسی فرماید

دو قلاع کفرند با هم مصاحب \* یکی تیغ خسرو یکی کلک صاحب  
 یکی خرمن ظلم را برق خاطر \* یکی کشته عدل را مزین ساکب  
 یکی ضبط ملک عجم را مزاول \* یکی ربط دین عرب را مواظب  
 یکی ماشطه چهر ملک از مساعی \* یکی واسطه رزق خلق از مواهب  
 یکی حل و عقد اجل را ممارس \* یکی رتق و فتق امل را مراقب

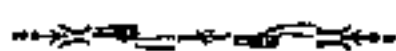
- یکی ز آهن و خود آهن دلان را \* چو آهن ربا روز پیکار جانبد  
 یکی ملک اجلال را جم عادل \* یکی فلک اقبال را یم واهب  
 یکی ایر باذل یکی پیر با دل \* یکی غیث و ابل یکی لیث ساعب  
 یکی رافع فاقه از کف کافی \* یکی دافع قتنه از سهم صایب  
 هر آنچه این کند با مخالف ز خامه \* هر آنچه آن کند با معاند ز قاضب  
 نه با گله ذئبان کنند از بران \* نه با صعوه عقبان کنند از مخالف  
 یکی رایت مجد را چیست رافع \* یکی آیت نجد را کیست ناصب  
 یکی با خطابش تعالب ضیاغم \* یکی با عتابش ضیاغم تعالب  
 دو گوئیدست قاآنیا از دو بینی \* یکی گو که نبود دو گوئی مناسب  
 زهی ز اهزاز صبای قبولت \* چه صابی صبی صاحب رای صائب  
 ز تاثیر تریاق لطفت عجب فی \* که جدوار روید ز نیش عقارب  
 به کاخت ز آمد شد اهل حاجت \* نه بیند کسی چین برابروی حاجب  
 شکار (۱) از قبولت بهرماس چیره \* حمام از خطابت بسیرغ غائب  
 پلنگان بصحرا نهنگان بدریا \* ز خشم تو خائف ز قهر تو هارب  
 بتو کج رود هر که چون خط ترسا \* بسوزاد قلبش چو قندیل راهب  
 بتن باز ناید ز انفسای عیسی \* روانی که از رحمت گشت خائب  
 بدر رفته سقف سرای جلالت \* فلك چیست دانی نسبح العناکب  
 کنی آنچه با ناعه در معارک \* کنی آنچه با خامه در محارب  
 نه ترکان توران کنند از عوالی \* نه گردان ایران کنند از قواضب  
 به تعجیل مضراب در چنگ چنگی \* بجنبید قلم گر بدست محاسب  
 محاسب نه یکتن همه اهل کیتی \* نه یکروز تا روز محشر مواظب

- \* ممداد آنچه نقش نوشتن پذیرد  
 \* اگر ماء جاری اگر طین لازب  
 \* قلم هر چه در دست بتوان گرفتن  
 \* ورق هر چه بهر نوشتن مناسب  
 \* بدیوان فضلت نیارند کردت  
 \* نه حصر محامد نه حد هتاقب  
 \* زهی امر و نهی تو را در بمالک  
 \* نقاذی که ارواح را در قوالب  
 \* در این مه که باشد عمل پارسا را  
 \* گهی لف شاره گهی قص شارب  
 \* ز اندیشه صوم و تشویش سرما  
 \* گروهی ز می برخی از توبه نایب  
 \* چنان سرد گیتی که با صیف قاطع  
 \* نه گردد ز مرکب جدا پای را کب  
 \* چوموئی که در می فتد جرعه کس را  
 \* بخونین سرشک اندرون جسم ذائب  
 \* گران گشته بی باده صاف ساغر  
 \* چنان چشم عاشق بگریب سحائب  
 \* کند ابرها طل ز تقطیر ژاله  
 \* همی هر دم از برف زال زمانه  
 \* مرا هست بی مهر ماهی که بر من  
 \* دو چشمش تعالی دو جادوی لاهی  
 \* بایوان خرامد غزالی غزلخوان  
 \* عذار فروزانش در فرع قاحم  
 \* بخوت تن من خضیبش انامل  
 \* غزلخوان غزالیست گزگرک غمزه  
 \* مرا چون پری دیده دیوانه سازد  
 \* بر ندوش چون مهره اختران را  
 \* چو از قعر وارون چهی سنگرنده  
 \* فروزنده دری در آفت لیل الیل  
 \* چو آویزه در ز جعد کواعب  
 \* چو زلفش تبارک دو هندوی لاعب  
 \* بمیدان شتابد پلنگی مغاضب  
 \* سهیل پمانیست در لیل ضارب  
 \* ز دود دل من وسیمش حواجب  
 \* کند صید غرمان هژبر محارب  
 \* چو گردد پری وارم از دیده غایب  
 \* برون ریخت از حقه چرخ ملاعب  
 \* ز چرخ معلق عیان شد کواکب  
 \* چو آویزه در ز جعد کواعب



- در آمد ز در آن بت مهر چهرم \* برا گنده برماه مشک از دو جانب  
 خرامان و سرمست و مخمور و بی خود \* شکسته کله تاب داده نوائب  
 چو نشست بر خاستم از سر جان \* سرودم که ای جان بوصل تو راغب  
 درین فصل و این ماه و این وقت و این شب \* من و وصل تو زه زه ازین عجائب  
 تو و کوی من یخ یخ ای بخت مقبل \* من و روی تو خه خه ای دهر خاصب  
 شب و آفتاب آنکهی کوی مسکین \* بیایلت و آب آنکهی کام لائب  
 ز رویت چو روز است روشن که امشب \* یس از صبح صادق دهد صبح کاذب  
 مراد من ایستون چه باشد مرادت \* بگو ای مراد ترا طبع طالب  
 بگفتا یکی چاهه خواهم ملفق \* بو صفه مستان و تعریف صاحب  
 بد سم شد آن شستری خاهه جنبان \* چو در دست بر بط نوازان مضارب  
 روان چابک و چست فر فر نوشم \* چو هنگام ترغیب کلك محاسب  
 بامداد آمه بنامه ز خاهه \* رقم کردم این چاهه نغز راتب  
 همی بارد از ابر بارنده راضب \* چو از دست دستور و اهب مواهب  
 فرو ریزد ازین بخار مساعد \* لالی چو از کف رادش رغائب  
 بر اغبر هجوم آرد از ابر باران \* چو گردسرایش که سان مواکب  
 سیه ابر بر خیره گردید گریبان \* چو بد خواه جاهش ز قرط کرائب  
 هوا سرد شد چون دم خصم جاهش \* که در گرم دوزخ یماناد و اصب  
 تختک گشت عالم چو جسم خلیلش \* که گلشت برو باد نار نوائب  
 شمر در بر آورد پولاد جوشن \* چو بر کین خصمان جاهش دکائب  
 چو جان بد اندیش او در معارک \* تن بینوایان توان در مصائب  
 شخ و قل گرانمایه آمد ز ژاله \* جو از دست خدامش دامان کاسب  
 چو خون دل از دیده بد سگاش \* همی آب باران روان از مشاعب

درخشان بگردون ز هر سو بوارق \* چو در بارگاهش عذار کواعب  
 خروشان همی رعد آید پیا پی \* چو در موکب او کثوس کتائب  
 ز صرصر غصون گشت بی برگ چو نان \* که خصمش ز پر خاش جویان ناهب  
 چو دندان زیبا و شاقان بزمش \* شب و روز باران تکرک از سحائب  
 چو خصمش درختان بر افسرد چو نان \* که هنگام سختی ابی روح قالب  
 همی تا فلک را چو باران مخلص \* بود امتثال او امرش واجب  
 و ناقش بود از و شاقان مهرو \* مزین چو گردون بشام از کوآکب  
 الا تا که هر ساله آید زمستان \* ز مستان بزمش بلا بادهاوب



## در تهنیت نظام الدواد هنگام آوردن خلعت شاهنشاه غازی در هنگام ولیعهدی

صبحدم کز جانب مشرق بر آمد آفتاب \* همچو بخت باد شه بیدار شد چشم ز خواب  
 روی نداشت زدم جام می کز بوی او \* تالب گور آید از لبهای من بوی شراب  
 ز آن می کز جام کین خسرو جهان بین تر شود \* گر چکد يك قطره در کاسه سرافرا سیاب  
 چون دعاغم تر شد از می دیدم از طرف شمال \* تافت خورشیدی که شد خورشید از و در اجتهاب  
 چشم مالیدم که مستم یا بنخواستم هنوز \* و ندرین معنی دلم در شبهه و جان در ارتیاب  
 گاه میگفتم که خورشید دست گردون را زاصل \* باز می گفتم نه حاشا انه شی عجاب  
 باز میگفتم شنیدم ز مستان پیش ازین \* کادمی يك را دو بیند چون فزون نوشد شراب  
 من درین حیرت که آمد ماه من ناگه زرد \* باد و چشمی همچو حال عاشقان مست و خراب

در سر هر موی مژگانش دو صد تراکش خدنگ \* در خم هر تار گیسوش دو صد چین مشک تاب  
 روی او را صد خزینه حسن در هر آب و رنگ \* موی او را صد صحیفه سحر در هر پیچ و تاب  
 آب روی و تاب مویش برده آب و تاب من \* این ز جانم برده آب و آن ز جسمم برده تاب  
 چهرش اندر زلف حوری خفته در دامان دیو \* یا حواصل بچه آسوده در بر شراب  
 حرمت گیسوی و چشمش را بر آنست که نیست \* هیچ کافر را عذاب و هیچ ساحر را عقاب  
 چون مرا زانگونه پیرمان دید غرمان شد زختم \* چنگ پیش آورد تا گوشم بمالد چون ریاب  
 گفتم ای غلمان دنیا ای بهشت خاکیان \* ای ستاره ناز پرور ای فرشته بی نقاب  
 ای دورنگین عارضت دار الخلافه دلبری \* وی در مشکین طره ات دار الاماره ماهتاب  
 مهر نور افروز امروزم دو می آید بچشم \* من درین احوال حیران کا حولسم یا مصاب  
 آفتابی از شمال آید بچشم جلوه گر \* و آفتابی دیگر اندر مشرق از وی نور تاب  
 زرم زرمک خنده فرمود و برقع بر کشود \* گفت ما را هم نظر کن ناسه بینی آفتاب  
 گفتم از حال نو و خورشید گردون واقفم \* اینک این خورشید دیگر چیست گفتا در جواب  
 آفتابی کز شمال فارس آمد جلوه گر \* هست تشریف ولیعهد شه مالک رقاب  
 بوالمظفر ناصر الدین کز نسیم عفو او \* در دهان مسار تریاق اجل گردد لعاب  
 گفتم آن تشریف آرند از کجا گفتا زری \* گفتم از بهر که گفت از بهر میر کامیاب  
 جانفشان سر باز شاهنشاه حسین خان آنکه هست \* ناخن تیغش بنخون دشمنان شه خضاب  
 گفتم از سعی که صاحب اختیار ملک جم \* شد چنین و افر نصیب و شد چنان کامل نصاب  
 گفت از فضل عمیم خواجه اعظم که هست \* هر چه در هستی قشور و جسم و جان اولیاب  
 گفتم آیا تهنیت را هیچ گویم گفت نه \* گفت من خوشتر که دوشم ز آسمان آمد خطاب  
 کز برای تهنیت فردا ز قول قدسیان \* در حضور میر برخوان این قصیده مستطاب

## مطلع ثانی

در همایون ساعتی فرخنده چون عهد شباب ✱ در بهین روزی چو روز وصل خوبان در دیاب  
 در میار کردی کز اتصالات سعود ✱ تا ابد در عرصه کیتی نه بینی انقلاب  
 خلعتی آمد که گوئی کرده نساج ازل ✱ تارش از کیسوی حور و پوشش از نور شهاب  
 گوهر آکین خلعتی کز نور گوهر های او ✱ نقش هر معنی توان دید از خنجر بیحجاب  
 خلعتی گرفی المثل او را بندریا افکند ✱ تا قیامت زو گهر خیزد بجای موج آب  
 آمد از دی کس خدا آباد دارد تا بحشر ✱ جانب شیراز کس گردون نگرداند خراب  
 از که از نزد ولیعهد خدیو راستین ✱ آنکه یادا تا قیامت کاجوی و کامیاب  
 از برای افتخار میر ملک جم که هست ✱ ز آتش تیغش دل اعدای شاهنشاه کباب  
 یارب آن تشریف ده را مملکت ده پیشمار ✱ یارب این تشریف بر امرتبت ده بی حساب  
 راستی گویم ندیده است و نه بیند آسمان ✱ هیچ شاهمی را ولیعهدی چنین نایب مذاب  
 ملک او با انتظام و بخت او با احتشام ✱ یاس او با انتقام و عدل او با احتساب  
 با ولایش هیچ کس را نیست پروای گنه ✱ با خلافتش هیچ دل را نیست توفیق ثواب  
 گر وزد بر ساحت دوزخ نسیم عفو او ✱ در مذاق اهل دوزخ عذب گرداند عذاب  
 روزی اندر باغ گفتم از سخای او سخن ✱ برگ هر شاخش ز مرد گشت و بارش زرناب  
 یاد رای روشنش در خاطر می یک شب گذشت ✱ از بن هر موی من سرزد هزاران آفتاب  
 وز خیال جود او بر کف گرفتم جام می ✱ جام در دستم گهر شد می در آن لعل مذاب  
 روز بزمش خاک چون گردون بچنبدا ز طرب ✱ گاه رزمش آب چون آتش بجوشد ز التهاب  
 نام جودش چون بری با قوت روید از زمین ✱ یاد تیغش چون کئی العاس باره از سحاب  
 التفاتش گر کسیرا دست گیره چون عنان ✱ گردش گردون سازد با بمالش چون رکاب

خصم او گفتا خدا یا سر فرازم کن بدهر \* رمح او گفتا من این دعوت تمام مستجاب  
 بحر از جاه وسیع او اگر جوید مدد \* هفت دربارا ز وسعت جاده در یک حباب  
 بر سراب از قطره بارد سحاب از جود او \* نایامت جوی شهد و شیر خیزد از سراب  
 روز طوفان ناخدا گر نام پاک او برد \* بحر را چون طبع قا آتی نماند اضطراب  
 رشک جودش بر دل در با گره بندد ز موج \* پاس عدلش بر تن ماهی زره پوشد در آب  
 گاه خشمش موج دریا خیزد از موج حریر \* روز مهرش فرعتقا زاید از پر ذباب  
 خلقش آن جنت بود کز باد آن در هر نفس \* عطسهای عنبرین خیزد ز مغز شیخ و شاب  
 تا غم آرد تنگدستی خاصه در عهد مشیب \* تا طرب خیزد زمستی خاصه در عهد شباب  
 بخت او بادا جوان و حکم او بادا روان \* رای او بادا مصیب و خصم او بادا مصاب



## در تهنیت عید مولود امیرالمومنین علیه السلام و در مدح پادشاه جمجاه ناصرالدین شاه گوید

خیمه ز درخت زد بر چرخ نیلی آفتاب \* از پرند نیلگون آویخت بس زرین طناب  
 بال بکشود از پس شام سیه صبح سپید \* همچو سیمین شاهبازی از پی مشکین غراب  
 عنبرین موی شب ارکافور گون شدعیب نیست \* صبح روز یبری آید از پس شام شباب  
 تا که سیمین حلقهای اختران درد ز هم \* خور برون آمد چو زرین تیغی از مشکین قراب  
 یانه گفتی از پی صید حواصل یچگان \* ز آشیان چرخ بیرون شدیکی زرین عقاب  
 یا بجادونی فلک در حقه با قوت زرد \* کر دینهان صد هزاران مهره از درخوشاب  
 یا نه زرین عنکبوتی گرد صد سیمین مگس \* بافته در گنبد مینا دو صد زرین لعاب

یا نهنگی کهر یا پیکر که از آهنگ او \* صد هزاران ماهی سیم افتد اندر اضطراب  
 یا چوزرین زورقی کز صد متش پنهان شود \* در تک سیاب کون در باد و صد سیمین حباب  
 در چنین صبحی بیاد کشتی زرین مهر \* ای مه سیمین لقا ما را بکشتی ده شراب  
 محشر از خواهی ز گیسو چهره بنا از آنک (۱) \* محشر آروزست کتر مغرب بر آید آفتاب  
 عیش جان در سرگنن بیم خرابم کن ز می \* کاین حدیثم بس لدو اللموت و ابنو اللخراب  
 هر دو لغلت شکر نابست خواهم هر دو را \* می بیوسم تا نماند در میانشان شکر آب  
 خاصه این ماه رجب کز خرمی جشنی عجب \* کرد شاه از بهر مولود شه دین بو تراب  
 ناصر دین و دول آرایش ملک و ملل \* ناصر الدین شاه غازی خسرو مالک رقاب  
 رسم این جشن نو آئین کرد شاه دین پرست \* آنکه چون ذات خرد ملکش مصون از انقلاب  
 از برای عمر جاویدان و نام سرمدی \* کرد کاری کس خدا بخشد ثواب اندر ثواب  
 راستی از شهر یاران این محاسن در خور است \* نه محاسن را بخنا روز و شب کردن خضاب  
 قصر جاویدی بیاید ساختش بی خاک و خشت \* ورنه کو آن گنگ در کا باد کرد افراسیاب  
 همچو نوروز جلالی شاید ار این عید را \* خلق عید ناصری خوانند بهر اتساب  
 خاک راه بو ترابست این ملک کز رشک او \* آسمان گوید همی یا لیتنی کنت تراب  
 کیست دانی بو تراب آن مظهر کامل که هست \* در میان حق و باطل حکم او فصل الخطاب  
 اولین نور تجلی آخرین تکمیل فرض \* صورت اسماء حسنی معنی حسن المآب  
 جوهر عشق الهی ریشه علم ازل \* شیره شور محبت شافع یوم الحساب  
 تاظم هر چار گوهر داور هر پنج حس \* مالک هر هفت دوزخ قانع هر هشت باب  
 خاصیت بخش نیانات از سپندان تا بعود \* رنگ پرداز جمادات از شبه تا در ناب  
 نام او در نامه ایجاد حرف اولین \* ذات او در دفتر توحید فرد انتخاب  
 نطقه بی مهر او صورت نه بنده در رحم \* قطره بی امر او نازل نگردد از سحاب

گر از آنک (۱) As in B. & P., C. has

- هیچ طاعت بی ولای او نیفتد سود مند \* هیچ دعوت بی رضای او نگرود مستجاب  
 بر سلیبان قهرش از یک ترک استثنا نمود \* سرالقینا علی کرسیه ثم اتاب  
 قدر او بر جاهلان پوشیده ماندارنه خدای \* هفت دوزخ را نکردی خلق از بهر عذاب  
 گر چه دیدندش به بیداری ندیدندش درست \* چشم عاشق کور بود و چهره جانان در حجاب  
 نه تو انم ممکنش خوانم نه واجب لا جرم \* اندرین رهنه درنگم ممکن است و نه شتاب  
 عقل گوید لنگ شد اسیم بکش لختی عنان \* عشق گوید گرم شد رخشم بزن بر خوی رکاب  
 داوری را از زبان عشق فالی بر زدم \* رینا افتح بیننا فسال من آمد در جواب  
 راستی را عقل نتواند کز و ماند نشان \* کی توان جستن نشان آب شیرین از سراب  
 ای که گوئی حق بقرآن وصف او ظاهر نگفت \* وصف او هست آنچه هست اندر کتاب مستطاب  
 گر تو از هر عضو عضوی وصف گوئی بی شمر \* یا که از هر جزو جزوی مدح رانی بی حساب  
 وصف آن اعضا ز وصف تن بود قائم مقام \* مدح این اجزا ز مدح کل بود نایب متاب  
 با همه اشیاست جفت و وز همه اشیاست فرد \* چون خورد در جان و جان در جسم و جسم اندر شتاب  
 وین بعنوان مثل بد و رنه کی گنجد بلفظ \* ذوق صهبا طعم شکر رنگ گل بوی گلاب  
 ذوق آن خواهی بنوش و طعم آن خواهی بچش \* رنگ این خواهی بین و بوی آن خواهی بیاب  
 گر نبداوی خطاب حق بظاهر باک نیست \* کوست منظور خدا با هر که فرماید خطاب  
 فاش تر گویم رجوع لفظ و معنی چون بدوست \* در حقیقت هم سوال از وی طر او دم جواب  
 و رهمی بی پرده تر خواهی بگویم باک نیست \* اوست لفظ و اوست معنی اوست فضل و اوست باب  
 او مداد است او دوات است او بنانست او قلم \* او کلام است او کتابست او خطابست او عتاب  
 این همه گفتم ولی بالله تمام افسانه بود \* فرق کن افسانه را از وصف ای کامل نصاب  
 وصف آن باشد کز و موصوف را بتوان شناخت \* نه همی افسانه گفتن همچو کور از ماهتاب  
 وصف نور است کز چشمت در آید در ضمیر \* مدح آب آنست کز جانت نشاند التهاب  
 ای که سیرابی خدار او صف آب از من پرس \* هل بجویم نشئه آنکه بگویم وصف آب

چشم بندی هست تعریف از بی باحرمان \* تانه بیند چشمشان رخسار جانان بی نقاب  
 وین که من گویم تمام افسانه‌های عاشقیست \* تا بدان افسانه تا محرم رود لختی بخواب  
 دیده باشی شاهی چون بارقیب آید به بزم \* عشق غیرت پیشه هر ساعت فتد در پیچ و تاب  
 مصلحت را صد هزار افسانه گوید تارقیب \* خوابش آید خود ز وصل دوست گردد کامیاب  
 مغز گفنی نغز گفنی لیک قاآنی بترس \* ز ابلهان کند فهم و جاهلان در یاب  
 راه تنگست و فرس لنگست و معبر پرزسنگ \* ای سوار تیز رو لختی عنان واپس بتاب  
 بیش ازینت حد گفتن نیست و رگوشی خطاست \* ختم کن اینجا سخن والله اعلم بالحواب



## ذکر مدح خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم



از سر وش و حدتم بر گوش هوش آمد خطاب \* یافتی لا تبطل الاوقات فی عهد الشباب  
 بعد از این در کنج عزلت پای در دامن کشم \* من کجا و مستی و میخانه و جام شراب  
 تا توام نغمه‌های نای وحدت را شنید \* گوش بگمراهم چرا بر ناله چنگ و رباب  
 انقلونی یا قضاة الحق من ارض الخطا \* دللونی یا هداة الدین الی دار الصواب  
 چند در دام طبیعت دانه بر چینم ز آرز \* تا بکی بر جیفه دنیا گرایم چون کلاب  
 هادی خود نفس سرکش را گزیم ای شکفت \* گرچه صد کورت شنید ستم اذا کان الغراب  
 از نگو نامی مرا بر سر چه آمد این زمان \* سر به بد نامی بر آرم در میان شیخ و شاب  
 از خدا وز خویش شرمم باد آخر تا بکی \* روح را ز اطوار تا شایسته دارم در عذاب  
 آفتابم من چرا جازرا بکامم چون هلال \* شاه بازم من چرا بیغاره یابم از فباب



من که برگردون زخم خرگاه دانش از چهره و \* برگلوی جان چو میخ خرگم باشد طناب  
 اهرمن خونم بریزد سوی آن یویم شکفت \* غافلم از پرشش میعاد و از روز حساب  
 مرغ جانرا تا یکی محبوس دارم در قفس \* چهره توفیق را تا چند پوشم در نقاب  
 چند در تعمیر دنیا کوشم و تخریب دین \* تا یکی دارم روان خویشرا در اضطراب  
 مصطفی فرمود ان الناس فی الدنيا ضعیف \* حاصلش یعنی لدوا للموت وابتوا للخراب  
 ورنه مانم زین سپس در کار و بار خویشان \* عرضه دارم کار خودرا بر جناب مستطاب  
 نقطه پرکار هستی خط پرکار وجود \* قطب گردون کرم توقیع طغرای ثواب  
 سرور عالم ابوالقاسم محمد آنکه چرخ \* با وجود او بود چون فیه یدش آفتاب  
 الذی ردت الیه الشمس وانشق القمر \* کان امیا ولکن عنده ام الکتاب  
 والذی فی کفه الکفار مما ابصروا \* کلم الحصباء قالوا انه شیء عجاب  
 رهنمای هر دو عالم آنکه در یک چشم زد \* برگشت از چار حد و هفت خط و شش حجاب  
 از ضمیر انور و از جود ابر دست اوست \* نور جرم آفتاب و مایه دست سحاب  
 با شرار قهر او هر هفت دوزخ یکشهر \* با سحاب دست او هر هفت دریا یک حباب  
 گرو جود او ندادی ذات واجب را ظهور \* تا ابد سر پنجه تقدیر بودی در حجاب  
 تالی هستی او هست آنچه هست از ممکنات \* غیر ذات حق کز هستی وی شد بهره یاب  
 نه سپهر و شش جهات و هفت دوزخ هشت خلد \* یا سه مولود و دو عالم چار مام و هفت باب  
 در همه عمر از وجود او خطائی سر نزد \* زانکه بود افعال نیکویش سراسر و حی باب  
 با وجود آنکه صادر شد خطا از بوالبشر \* گرمی باور نداری از بنی برخوان قناب  
 وز سلیمان حشمت الله گر خطائی نامدی \* چیست القینب علی کرسیه ثم اناب  
 روز و شب از هاتف غیب این ندا گرد بلند \* انه من مال عن شرعه فقد نال العقاب  
 هر زمان از ساکنان عرش آید این سر و ش \* من تطرق فی طریقہ قد اصاب ما اصاب  
 معنی خوف و رجاء تفسیر بغض و مهر اوست \* کان یکی را معصیت نامند وین یک را ثواب

توبه آدم بقتادی قبول کردگار \* تا به فیض خدمتش صدره نگشتی فیضیاب  
 آتش نمرود کی گشتی گلستان برخلیل \* گر بانساب جلیل او نجستی اتساب  
 موسی از تبه ضلالت نامدی هرگز برون \* تا زطور رافتش لبیک نشنیدی جواب  
 نوح اگر بر جودی جودش نجستی التجا \* همچو کنعان نامدی هرگز برون از بحر آب  
 تا نشست ایوب از سر چشمه لطفش بدن \* کی باول حال کردی زانچنان حالت ایاب  
 تا مسیح از خاک راهش مسح پیشانی نکرد \* کی شدی بر آسمان همچو دعای مستجاب  
 یوسف ار بر رشته مهرش نکردی اعتصام \* یونس ار بر درگاه قریش نه جستی اقتراب  
 تا ابد این یک نمی آمد برون از بطن حوت \* تا قیامت آن یکی بودی بزندان عذاب  
 آسمان هر جا که در ماند بدو جوید پناه \* آری آری آستان او بود حسن المآب  
 عقل پیش قابل ذاتش بود تسلیم محض \* بشه کی لاف توانائی زند بیش عقاب  
 ای شهنشاهی که پیش ابر دست همت \* عرصه دریای پهناور نماید چون سراب  
 تا نه بر مسأله ذات محکم الاطناب شد \* کی تندی افراشته این خرگه زرین قباب  
 فی المثل بر سردی آتش اگر بدهی مثال \* در زمان ماهیت آتش یذرد انقلاب  
 و ربه تبدیل زمین و آسمان فرماندهی \* این کند چون آن درنگ و آن کند چون این شتاب  
 فی ترا ممکن توان گفتن نه واجب لبیک حق \* بعد ذات خویشان ذات ترا کرد انتخاب  
 چون بر آئی بر براق برق پیا جبرئیل \* گیرد از دستی عنان و از دگر دستی رکاب  
 خسرو و نادرفشان گردیده در مدحت حبیب \* گشته خورشید از فروغ فکرش در احتجاب  
 و آنکه از دیباچه نعت کند هالی رقم \* در قیامت بر رخس بزبان گشاید هشت باب  
 بر دعای دوست دارانت کم خم سخن \* ز آنکه باشد حد او صاف تو بیرون از حساب  
 تا ز تابان مشعل خورشید انور بزم روز \* هر سحر روشن شود چون آنکه شب از ماهتاب  
 تا قیامت کوکب بخت هوا خواهان تو \* باد روشن تر ز نور نیر و جرم شهاب

## در شکرانه سلامتی ذات اقدس شهر یاری دام ملکه در فتنه باب گذاب

—•••••—

ساقی امشب می پیای ده که من برجای آب \* نذر کردستم کزین پس می نوشم جز شراب  
 منت ایزد را که شه رست از قضای آسمان \* ورنه در معموره هستی قتادی انقلاب  
 چشم بخت عالمی از خواب غم بیدار شد \* «اینکه می بینم به بیدار است یارب یا بخواب»  
 جام کیخسرو برآزمی کن که تا چون تهنن \* کینه خون سیاوش خواهم از افراسیاب  
 من که از شرم و حیا با کس نمی گفتم سخن \* رقص خواهم کرد زین پس در میان شیخ و شاب  
 نذر کردستم کزین پس هر کجا سیمین بریست \* گر همه فرزند قیصر سازمش مست و خراب  
 که کنم با غیبش بازی چو کودک با ترنج \* که زلفینش در آویزم چو کرکس باغراب  
 ترکی دارم که دور از چشم بد دارد لبی \* چون دو کوچک لعل در روی سی و دو درخوشاب  
 موزره مژگان سنان ابرو کان گیسو کند \* رخ سمن لب بهر من (۱) زلف اهرمن صورت شهاب  
 گرم مهر و نرم چهره زود صلح و دیر جنگ \* نازه روی و عشوه جوی و بذله گوی و نکته یاب  
 کوه سیمش بر قفا و گنج سیمش پیش روی \* گنج سیمش آشکار و کوه سیمش در حجاب  
 همچو آثار طبیعی روی او با بو و رنگ \* همچو اشکال ریاضی زلف او پر پیچ و تاب  
 دی مرا چون دید بایاران بمجلس گرم رقص \* هر طرف هنگامه اینجا شراب آنجا کباب  
 گفت در گوشم که این مستیست یاد یوانگی \* کت برقص آورده بیخود دادمش حالی جواب  
 کای عطار دخال ای مه زهره اترا مشتری \* خوشدم کز کید مرغ و زحل رست آفتاب  
 آخر شوال خسرو شد سوار از بهر صید \* آسمانش در عنان و آفتابش در رکاب

(۱) B. P. & C. = برهن

کتر کین ناگه سه تن جنبید و افکندند زود \* تیرهای آتشین زی خسرو مالک رقاب  
 حفظ ربانی سپر شد و آن سه تیر انداز را \* چون کان زه در گلو بست از پی رنج و عذاب  
 از خطا زین پس نمی گویم صواب اولی تراست \* کان خطای تیر بد خوشتر زیك عالم صواب  
 کشت عمر عالمی می سوخت زان برق بلا \* گر ز ابر رحمت بزبان نمی شد فتح باب  
 یسه زرد بازو به پیل و قطره زرد پهلو به نیل \* آنت رمزی بس عجیب و اینت نقلی بس عجاب  
 ازدها تا بود حفظ گنج می کرد ای عجب \* ازدها دیدی که بر تاراج گنج آرد شتاب  
 بس شنید ستم شهاب تیرزن بر اهر من \* تیرزن نشنیده بودم اهر من را بر شهباب  
 بس عقاب جره دید ستم که گیرد زاغ شوم \* می ندیدم زاغ شومی کو کند قصد عقاب  
 شیرغاب از پردلی آرد گرازان را بچنگ \* لیک نشنیدم گراز چنگ زن در شیر غاب  
 در گلاب آریز آویزد نباشد بس شکفت \* خود شکفت این است کاندر پیر آویزد کلاب  
 تانه پنداری که تنها بکفران از شه گذشت \* صدقران براهل یک کشور گذشت از اخطراب  
 خاصه برگردون عصمت مهد علیا کاترمان \* خورزش رمش زرد شد حق توارت بالجاب  
 درج در سلطنت آن کز سحاب همتمش \* صد هزاران چشمه نسیم (۲) جوشد از سراب  
 سایه خورشید اقبالش اگر افتد یابر \* بجای باران زین سپس خورشید بار داز سحاب  
 اصل این بلقیس از نسل ساجان بوده است \* قاسم ارزاق نعمت باب او من کل باب  
 آمد آن بلقیس گر پیش ساجان کاججوی \* آمد این بلقیس از پشت ساجان کامیاب  
 ای مهین بانوی عالم عید کن این روز را \* کز نصیب عیش هست این عید بس کامل نصاب  
 عید مولود دوم نه نام این عید سعید \* در میان عیدها این عید را کن انتخاب  
 زانکه پنداری دوم ره زاد شاهنشاه و داد \* تازه بز دانش ز فضل خویش عمر بی حساب  
 بیستون بر پاست تا این خیمه چرخ کبود \* خیمه جاه ترا از کپکشان یادا طناب

## در منقبت حضرت علی بن ابیطالب صلواته الله علیه فرماید

دوشم مگر چه بود که هیچم نبرده خواب \* بروین برخ فشاندم تا سرزد آفتاب  
 بیدار بود بخادمی در سرای من \* گفت از چه خواب می زوی دادمش جواب  
 کامروز بخت خواجه زمن بر سنی نمود \* زین پس چو بخت خواجه نخواهم شدن بخواب  
 گفت ار چنین بود قلمی گیرو کاغذی \* بنگار بیتکی دوسه در مدح بو تراب  
 تفسیر عقل ترجمه اولین ظهور \* تاویل عشق ما حاصل چارمین کتاب  
 روح رسول زوج بتول آیت وصول \* منظور حق مثبت مطلق وجود ناب  
 تمثال روح صورت جان معنی خرد \* همسال عشق شیرخدا میر کامیاب  
 گنج بقا ذخیره هستی کلید فیض \* امن جهان امانت خلائق امین باب  
 مشکل کشای هر چه بگیتی ز خوب وزشت \* روزی رسان هر چه بگیهان ز شیخ وشاب  
 منظور حق ز هر چه بقران خورد قسم \* مقصود رب ز هر چه بفرقان کند خطاب  
 داغی نه بر جبین و پرستار او قلوب \* طوقی نه بر گلوی و گرفتار او رقاب  
 وجه الله اوست دل مبراز وی بهیج وجه \* باب الله اوست پا مکش از وی بهیج باب  
 اوهست جان یاک و جهان مشتی آب و خاک \* زین پا کتر بگویم هم اوست خاک و آب  
 یك لحظ پیش ازین که نگارم مناقبش \* در دل نشسته بود چو خورشید بی نقاب  
 چون مدح او نوشتم اندر حجاب رفت \* زیرا که لفظ و خامه شد اندر میان حجاب  
 فی فی صفات من بود اینها نه وصف او \* بشنو دلیل تا که نیفتی در اضطراب  
 آخر نه هر چه زاذهر چیز وصف اوست \* ز انسانکه گرمی از شرر و هستی از شراب  
 این وصف آب نیست که گوئی شرر برد \* باین وصف هم ترا عطش افزاست چون سراب  
 در مدح سیل اینکه خرابی کند چرا \* بس مدح سیل کردی و جانی نشد خراب

لیکن ہم ار بیدیدہ معنی نظر کنی \* در پردہ قشور توان یافتن لیباب  
 زیرا کہ از خیال رہی هست تا خورد \* کاسباب خوب وزشت بدو دارد اتساب  
 هر چند ذکر آب عطش را مفید نیست \* خوشتر ز وصف آتش در دفع التهاب  
 لطف و عذاب هر دو ززدان رسد ولی \* لاشك حدیث لطف به از قصه عذاب  
 چون نيك بنگری سخن از عرش ایزدی \* ز انجا که آمده است بد انجا کند اباب  
 از گوش در دل آیدو از جان رود بعرض \* در دل ز راه گوش نبوشا کند شتاب  
 پس شد عیان که سامع وقایل بود یکی \* کر خود کند سوال و هم او خود دهد جواب  
 باری علی چو شافع دیوان محشر است \* ارجو شفیع من شود اندر صف حساب  
 ز آسان که هست صاحب دیوان شفیع من \* در حضرت جناب جوان بخت مستطاب  
 شیخ اجل مراد ملل منشاء دول \* فہرست مجدد نظم بقا فرد انتخاب  
 آن میر حق پرست کہ در گنج معرفت \* یکن نیامده است چو او کامل النصاب  
 با او ہر آنکہ کینہ سکالد بحکم حق \* حالی بگردنش رگ شریان شود طناب  
 داند ضمیر او کہ سعبد است با شقی \* ہر نطفہ را ترقتہ بزهدان ز پشت باب  
 قا آتیا بہ بتدکیش جانف نثار کن \* کم شو زخوش و زندگی جاودان بیاب  
 خواہی دعا کنی کہ خدا یش دہد دو کون \* حاجت یگفت نیست خدا کرد مستجاب



در تہنیت ختان و تطہیر شہزادہ آزادہ

عباس میرزا ثمرۃ الفوان شہریار

محمد شاہ غازی فرماید

این چہ جشن است کز وجان جہان در طریست \* در نہ افلاک ازو سورو سرور عجیب است  
 چرخ در رقص وز میان سرخوش و گیتی سرمست \* راست برسی طرف اندر طرف اندر طرف است

ملك آبادودل آزاد و خلائق دلشاد \* روح بی رنج و روان بی غم و تن بی تعب است  
 طلعت شاه مگر جاوه در آفاق نمود \* کافر نیش همه از وجد بشورو شغب است  
 از ازل تا به اید آنچه مقدر شده عیش \* راست گوئی که ازین سور همه مکتسب است  
 شب زانوار مشاعل همه روشن روز است \* روز از دود مجامر همه تاریک شب است  
 حلی ارقالد بیغم بمحافل چنگ است \* تنی از سوز دبی تب بمطایح حطب است  
 دود زنبوره که آمیخته با شعله سرخ \* منک شکر فخور و زنگی چینی سلب است  
 شمع روشن بشب تیره تو گوئی بمثل \* بر تو مهر محمد به ط بولهب است  
 متحرك شده خاک از طرب و جد و سماع \* جذبه خوانچه مگر این حرکت را سبب است  
 بسکه بر چرخ ز زنبوره جهد آتش و دود \* خاک پنداری با چرخ برین در غضب است  
 کاخ گردون شد و ماهش همه زنگار خط است \* بزم بستان شد و سروش همه شکر ف لب است  
 شوخ رقاص چو در چرخ در آید گوئی \* کاین همه جنبش افلاک بدو منتسب است  
 گوش نه چرخ شد از بانگ دف و کوس اصم \* ماه ذی حجه مگر تالی ماه رجب است  
 آتشین تیره شب تیره عجائب ما رست \* که هوا چون جگر دوزخ از او بولهب است  
 مار دیدی که خورد تار و بترکیب او را \* دل زیار و ط و سر از کاغذ و تن از خشب است  
 مار دیدی بهوا رقص کند و زتف او \* چون دل دشمن شه روی هوا ملتهب است  
 ذوق تب دایم از چرخ بنحاک (۱) آون بود \* و اینک از خاک بچرخ آون پس ذوق تب است  
 زاهد خشک که میداد چهار ترا سه طلاق \* تر دماغ اینک در حجله بنت العنب است  
 دهر بدشوی و طبیعت زن و غم نسل کنون \* نسل غم نیست که آن عین شد و این عذب است  
 شب درین جشن فلک را ندهد راه قضا \* ز آنکه از ذابت و سیاره تنش بر جرب است  
 نائب السلطنه را نوبت تطهیر رسید \* ز آنکه طاهر دل و طاهر تن و طاهر حسب است  
 یور شه نور دل و دیده خسرو عباس \* که شهنشه را اینست که همنام اب اسك

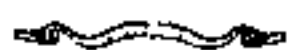
(۱) B and P = از خاک بچرخ . C does not contain this poem.

گرچه او مرد مك دیده شاد است ولی \* نه چنان مرد مکی کز نظرش محتجب است  
 تا همی زنده کند نام نیارا بجهان \* نائب السلطنه از شاه جهانش لقب است  
 شعرا گرچه ز تطهیر نراندند سخن \* من بگویم که بسی نادره و بوالعجب است  
 شارع پاك چو بی برده سخن گفت از آن \* شاعر آر نیز بگوید نه ز لہو و لعب است  
 باری استاد چو شد زی پسر شاه عجم \* بہر تطهیر کہ فرمودہ شاه عرب است  
 \* \* \* \* \*

بوسه زد تیغش آنکہ بہایون عضوی \* کہ کلید در گنجینہ اصل و نسب است  
 زادہ شہ نخروشید و بنخوشید ز درد \* قامتش گوئی نخلی است کہ بارش ادب است  
 طفل نہ سالہ کہ دیدہ است کہ در پیکراو \* مرد می خون و بزگی رگ و دانش عصب است  
 طفل نہ سالہ شنیدی کہ هنوز ز دهنش \* بوی شیر آید و زو در بدن شیر تب است  
 شہ بہر سو کہ نظر کرد مر او را میدید \* چون دل مرد خدا جوی کہ گرم طلب است  
 از کرم بسکہ بدرویش و توانگر زرداد \* کاخ و شادروان گفتی ہمہ کان ذہب است  
 نائب السلطنہ را کیست اتابک دانی \* آنکہ صد گنج لایش نہان درد لب است  
 جوہر فضل ہدایت کہ سراپای جهان \* ز آتش فکر فروزندہ او ملتہب است



## در ستایش و نیایش ابوالملوک جمشید جهانستان فتحعلی شاه قاجار فرماید



اگر نظام امور جهان بدست قضاست \* چرا بہر چہ کند امر شہریار رضاست  
 شہی کہ قامت یکتای دہر گشتہ دوتا \* بہ پیش گوہر او کز مثال بیہمتاست  
 ستودہ فتحعلی شاه شہریار جهان \* کہ اصل و فرع وجود است و مایہ اشیاست



- مگر به نعل سمنش برابری کرده \* که مه ز خجالت گاهی نهان و که بیداست  
 زمانه نافه چین خواند مشک خلقش را \* فکند چین بچین آسمان که عین خطاست  
 شود ز تیغ کجش راست کار هفت اقلیم \* زهی عجب که بصورت کج است و راست نماست  
 ز رشک طلعت او کور گشت دیده مهر \* از آن ز خط شعاعی بدست مهر عصاست  
 و گر قبول سخن بی ادله جاثر نیست \* مرا بصدق سخن اولین بدیهه گواست  
 بیباغ سرو سنانش نمو کند چون سرو \* بلی ز اصل نباتت و مستعد نماست  
 فلک نباشد چون او چرا که چاکر اوست \* اگر چه پایه او هاورای چون و چراست  
 جهان بصورت معنی است اندرو مدغم \* عجب مدار که او در جهان بصورت ماست  
 يك آسمان و ازو آشکار صد خورشید \* يك آفتاب مر او را هزار گونه مناست  
 اگر چه صد گهر از يك محیط برخیزد \* نتیجه گهر صلب او دو صد دریاست  
 و گر چه این همه پهناورند و بی پایان \* ولی ز جمله نکوتر دو بحر گوهر زاست  
 یکی که هستی او هست بی بها گوهر \* یکی که گوهر او گوهر تمام بهاست  
 یکی چون نور وجود است و دیگری بد تو \* یکی چو چشمه خورشید و دیگری چو ضیاست  
 یکی حسینعلی میرزاست خسرو عهد \* یکی حسن شه عادل که معدلت فرماست  
 مر آن بسان مسیحا شکسته قفل سپهر \* مر این بسان سلیمان کلید فتح سیاست  
 ز شور خدمت آن در سر فلک سودا \* ز تف تا پنج این در مزاج خور صفر است  
 ز گرد نوسن آن تا که بنگری کسار \* ز نعل ابرش این تا نظر کنی صحراست  
 نطق خدمت آن طوق گردن گردون \* زمین در که این فرق کنبد خضر است  
 فنا ز رأفت آن گشته همشین بقا \* بقا ز سطوت این در گذار سیل فناست  
 جهان مسخر آن يك زمانه تا ماهی \* فضای مملکت این ز ارض تا سیاست  
 مر آن نموده سبک سنگ خصم را چون گاه \* مر این بگوهر تیغش خواص گاه ریاست  
 نقوش نامه آن ز لب پیکر طاوس \* صریر خامه این صیت شهر عنقا است

- بهر چه مخفی و غیب است ذات آن عالم \* بهر چه ممکن کون است رای این داناست  
 بی عرض لشکر آن مهر و مه بود داخل \* زدخل همت این فقر و فاقه مستثناست  
 هم از فقد آن يك ستم بجای ستم \* هم از تشدد این يك بلا بجان بلاست  
 همه تنایج آن را فلک ز دل چاکر \* همه سلاله این را جهان زجان مولاست  
 همه تنایج آن در جمال هشت بهشت \* همه سلاله این از جلال هفت آباست  
 همه تنایج آن را زمام دهر بدست \* همه سلاله این را سر فلک بر پا است  
 مر آن بملکت چرخ حاکم محکم \* مر این بکشور آفاق والی والاست  
 حسام صولت آن روز رزم کشور گیر \* کنند سطوت این وقت عزم قلعه گناست  
 ز مهم خنجر آن فتنه مختلف اوضاع \* ز بیم ناوک این چرخ مرتعش اعضاست  
 ز روشك طلعت آن آفتاب چو ندره \* ز حسرت گهر این سهیل همچو سهاست  
 تنای این دو نیاری نمود قآنی \* اگر چه پایه شعر تو بر تر از شعری است  
 چگونه گوهر توصیفشان توانی سفت \* اگر چه قدرت الماس فکرت بر جاست  
 چنان بیادیه مدحشان کنی جولان \* اگر چه خنک خیال تو آسمان یماست  
 ز مدح دست بدار و بر آر دست دعا \* اگر چه بر تو ز عجز مدیح جای دعاست  
 زمین در که شان باد آسمان بلند \* مدام تا که زمین زیر و آسمان بالا است

## در ستایش جناب حاجی میرزا آقاسی گوید

- شب گذشته که آفاق را ظلام گرفت \* ز تاب مهر زمین رنگ سیم فم گرفت  
 شب سیاه چو دزدان ز تاب ماه کند \* بکف نهاده همی راه کوی و بام گرفت  
 به سام روز مگر نوح دهر نفرین کرد \* که بی جنایت معروف رنگ حام گرفت

- چو یام گشت جدی غرقه چون طلیعه صبح \* نمود جویدی و کشتی برو مقام گرفت  
طناب فکرتم آنشب چنان دراز کشید \* که رفت و دامن این نیلگون خیام گرفت  
خیال نخلق بیمبر گذشت در دل من \* ز بوی مشک مرا عطسه در مشام گرفت  
براق مدح چنان گرم بر فلک راندم \* که تو ستم را روح القدس لجام گرفت  
سمند کلک من آنسوترک ز عرش جمید \* چو در میان سه انگشت من خرام گرفت  
فضای خلوت دل تنگ شد ز شاهد روح \* ز بسکه عیش و طرب در دلم زحام گرفت  
چو بخت خواجه بدم تا سحر کهان بیدار \* چه بختش این صفت از حی لا ینام گرفت  
سحر چو ریخت فلک کرد مهره های سفید \* ز جرم خور بسر این طشت زرد قام گرفت  
ز که بر آمد آن سرخ شیر زرد مژه \* که گرد خود ز مژه زرد خود کنام گرفت  
سید آهوکان خود آن غضنفر سرخ \* که زرد مژه او تیزی از سهام گرفت  
چو صایدان بگرفت آن سید طایرکان \* چو بر کتف زرسنهای زرد دام گرفت  
بتم چو یوسف مصری رسید و نیل خطش \* سواد خطه ری در سواد شام گرفت  
آسم ز ابرو آویخت تیغ و مهر از نور \* از این دو تیغ ندانم جهان کدام گرفت  
بمآه چهره بریشید زلفکات سیاه \* دوباره شب شد و آفاق را ظلام گرفت  
چو باز چهره نمود از میان چنبر زلف \* ز رنگ طلعت او شام رنگ بام گرفت  
دلم بزلف وی از هر طرف که روی نمود \* سیاهی شب یلدا ورا زمام گرفت  
شراب خواست معنی دادمش که در فردوس \* مشام غلمان از بوی وی ز کام گرفت  
سهیل گفتی از آسمان دوید بزید \* بجای باده گلرنگ جا بجمام گرفت  
چنین شراب بشوخی چنان حلال بود \* صواب کرد که صوفی بنمود حرام گرفت  
چو مست گشت و زجا جست و بوسه دادیم \* لب شمیم گل و نکبت مدام گرفت  
چه گفت گفت که هر لب که مدح خواجه کند \* بیایدش ز لب من بوسه کام گرفت  
بیت ملت اسلام حاجی آقاسی \* که آفرینش از او شهره گشت و ناه گرفت

- زشوق مدح وی است اینکه معنی از آغاز \* ز عرش آمد و پیوند با کلام گرفت  
 عدوی سردمزا جش چوسنگ سخت دلست \* چو آب کز خنکی معنی رخام گرفت  
 زیرتوی که ضمیرش فکند چون خورشید \* بیک اشاره زمین و زمان تمام گرفت  
 بنظم دولت و دین کلک را چوبست کمر \* حسام پادشهان جای در نیام گرفت  
 بی چرا نرود تیغ صفدران به نیام \* که کلک او دوجهان را به یک پیام گرفت  
 نظام دولت شه کرد جان نثاریرا \* که دولت ملک از طاعتش نظام گرفت  
 همین نظام زخواجه است چون محق نگری \* که خواجه گیرد اگر کشوری غلام گرفت  
 بد از شکوه منوچهر فرسام سوار \* که هم به نیروی او بود هرچه سام گرفت  
 نه از غمام اگر قطره به بحر چکد \* بود ز فیضی کاول ازو غمام گرفت  
 ظفر دوان زیسار و بیمش کز طاعت \* زخواجه خاتم لعل و زشه حسام گرفت  
 ایا فرشته گهر خواجه که قرب ترا \* قبول حق سبب فیض مستدام گرفت  
 نعم ظاهر و باطن که هست هستی را \* نخست روز زیک هست تو وام گرفت  
 هرآن جنین که زند مهر مهر توبه جبین \* زحق نشان سعادت ز بطن مام گرفت  
 نخست روز که شد دست دولت تو دراز \* ز پیشگاه ازل دامن قیام گرفت  
 همین نه دولت ایران نظام یافت ز تو \* که ملک روی زمین از تو انتظام گرفت  
 به بحر مدح تو تا غوطه زد بصدق دلم \* بسان سلك گهر نظم انسجام گرفت  
 دوام دولت تو خواهم از جهان گر چه \* جهان ز تقویت دولت دوام گرفت  
 باحتشام تو همواره چرخ جهد کنان \* اگر چه چرخ ز جهد تو احتشام گرفت

### ایضاً فی مدح

- عاشق بی کفر در شرع طریقت کافر است \* کافری بگزین گرت شور طریقت در سراسر است  
 کفردانی چیدمت آزادی ز قید کفر و دین \* آو خازین قید آزادی که قید دیگر است

- تورا یمان مضمراست ای خواجه درظلمات کفر \* آری آری چشمه حیوان بظلمات افندراست  
 زآنسبب خوانند کافر ابیا را از نخست \* وین سخن از روز روشن بی سخن روشن تراست  
 زآنسبب کز هر یکی دیدند چندین معجزات \* از طریق عجز میگفتند کو ینغمبر است  
 لاجرم هر دین که هست از کفر شدیداً نخست \* پس به معنی مؤمنست آنکو بصورت کافر است  
 کفر صورت چیست درد فقر و سوز عاشقی \* درد آن و سوز این الحق عجب جان بدور است  
 نفس را کامل نماید درد فقر و سوز عشق \* بانگ کوس از ضربت است و بوی عود از آندراست  
 عکسهای فکرت تست آنچه اندر عالم است \* نقشهای فکرت تست آنچه اندر دفتر است  
 خود رسول خود شدی اسکندر رومی مدام \* ز آنچه گفتی گفتی این فرموده اسکندر است  
 يك سخن سر بسته گویم کوند اند بدستگال \* مصدرا ندر فعل مضمرا گر چه فعل از مصدر است  
 فعل و مصدر را ز یکدیگر به توانی کیسخت \* کاین دور ابا یکد گریوند بوی و عنبر است  
 هست يك خورشید رخشان و آنچه بینی و وزنت \* هست يك هستی مطلق و آنچه بینی مظهر است  
 می خمار آرد هم از می دفع میگردد خمار \* لاجرم اندر توای دل در دو درمان مضمراست  
 تا نباشد راستی مسطر شاید ساختن \* اینتعجب کان راستی را باز نیز آن مسطر است  
 ترک او صاف طبیعت گو دلا کز روی طبع \* هر چه خبزد ناقص است و هر چه زاید ابر است  
 خود زنی بدکاره کز بیگانه آستن شود \* هر چه می زاید حراست اریس اردختر است  
 خلاق نیکی کز طبیعت می زاید مرد را \* بیکری بیجان بسان صورت صورت گر است  
 و آدمی را گر نباشد سوز عشق و درد فقر \* اسپ چو بین است کس فی دست نی پاوسر است  
 شخص بیجان دختر ارا بهر لعبت لایقیست \* اسپ چو بین کودکار ابر بازی درخور است  
 فکر و ذکر اختیاری چیست دام مکروشید \* کاتکه فی می مستی آرد در پی شور و شر است  
 ازدهای نفس نگذارد که رو آری بگنج \* ازدها کس شوگرت در سر هوای گوهر است  
 شیر حق آن ازدها را کشت اندر عهد مهد \* لاجرم هر آدمی کوحیه در شد حیدر است  
 ازدها کس هبج میدانی در این ایام کیست \* میر احمد سیرتست و صدر حیدر گوهر است

میرزا آفاسی آنکو وصف روی و رای او \* ز آنچه آید در گمان و وصف و دانش برتر است  
 ذات بیهمتای او قلبت و گیتی قالب است \* عدل ملک آرای او روح است و عالم پیکر است  
 فطرت او آسمانی کس محامد انجم است \* طنیت او بادشاهی کس مکارم لشکر است  
 گر بدو خصمش تشبه کرد کی مانند بدو \* نیست سلطان هر که چون هد هد بفرقش افسر است  
 لاغر استش کلک اگر چه فتنه عالم بود \* آری آری هر کجا بسیار خواری لاغر است  
 محضر قدر رفیع اوست گردون لاجرم \* این همه انجم بر او چون مهرها بر محضر است  
 گر ز گردون فر او افزوده گردد فی عجب \* هر کجا آئینه بینی صیقلش بجا کستر است  
 کشتی ملک ملک را از بی موج فتن \* عزم او چون بادبانستی و حزمش لشکر است  
 طارم گردون بمعنی مجلس اقبال اوست \* زهره زهرا در آن مجلس یکی خنیاگر است  
 بیکرش کز نور ایمان رشک روح مطلق است \* یک جهان جان محنتی گردیده در یک پیکر است  
 کسر بکام شیر بنکارند نام خلق او \* تا ابد چون ناف آهوکان مشک اففر است  
 آصف این بر خیاگر خوانمش آید بنجم \* خواجه خشم آرد بلی گر گوئیش چون چاکر است  
 هر کجا ذکر ز خلقش لادن اندر لادن است \* هر کجا وصفی ز رایش اختر اندر اختر است  
 کلک او یک شبرنی باشد ولی دارم شکفت \* گر چه آن یک شبر یک هندوستان فی شکر است  
 تا جهان باشد میادا بر وجودش شور و شر \* کز وجود او جهان آسوده از شور و شر است  
 تا زمین مساند بمناد او که بی او روزگار \* موکی بی شهر یارست و سپاهی بی سر است

## در مدح محل شاه غازی گوید

عید رمضان آمد و ماه رمضان رفت \* صد شکر که این آمد و صد شکر که آن رفت  
 این با طرب و خرمی و فرخی آمد \* و آن با کرب و محنت و رنج و رمضان رفت